معرفی فیلم

بوی پیراهن یوسف

«بوی پیراهن یوسف» به نویسندگی و کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا و محصول سال ۱۳۷۴ است. این فیلم روایت داستان دایی غفور (با بازی علی نصیریان) است. با وجود همه مدارکی که ثابت می‌کند پسر این راننده تاکسی فرودگاه، در جنگ شهید شده، اما نمی‌خواهد شهید شدن یوسف را باور کند تا جایی که حرف دامادش اصغر (با بازی جعفر دهقان) را که همرزم یوسف بوده را قبول نمی‌کند. با اینکه پلاک یوسف را هم در شکم یک کوسه یافته‌اند اما دایی غفور، همیشه منتظر است پسرش بازگردد. او در فرودگاه با مسافری به‌نام شیرین (با بازی نیکی کریمی) آشنا می‌شود که برای یافتن برادرش خسرو که در جنگ گم شده از اروپا به ایران آمده‌است. وقایع داستان همزمان با ورود آزادگان به ایران است. شیرین به‌دنبال نشانه‌ای از برادر خود و دایی غفور هم به‌دنبال گمشده خود میان آزادگانی هستند که به میهن بازگشته‌اند. ابراهیم حاتمی‌کیا که تجربه ساختن فیلم‌های دفاع‌مقدس را در کارنامه هنری خود دارد، معتقد است فیلم بوی پیراهن یوسف، بیانگر مفهوم انتظار است. موسیقی این فیلم ساخته مجید انتظامی است که پیش از این فیلم ساخت موسیقی «از کرخه تا راین» ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا را نیز برعهده داشت.

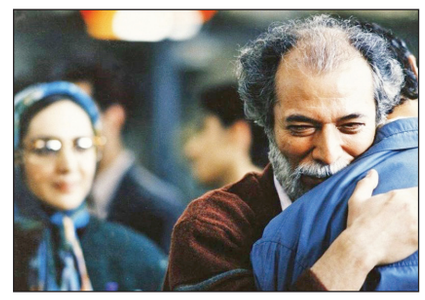

خبر

بخش بین‌الملل به جایزه کتاب دفاع‌مقدس اضافه شد

در بیستمین دوره برگزاری جایزه کتاب دفاع‌مقدس بخش بین‌الملل ایجاد خواهد شد.
سردار عباس بایرامی، رئیس سازمان ادبیات و تاریخ دفاع‌مقدس با اشاره به برنامه‌های در دست اقدام سازمان ادبیات و تاریخ دفاع‌مقدس، توضیح داد: «پس از سپری شدن ۱۹ دوره از جایزه کتاب دفاع‌مقدس که اختتامیه آخرین دوره در ۱۸ اسفند سال گذشته برگزار شد، هر چه به بستر کار نگاه می‌کنیم، می‌بینیم تمام جریان مقاومتی که در کشورهای خاورمیانه و حتی سایر کشورهای درگیر با استکبار و تروریسم بین‌المللی شکل گرفته، برگرفته از فرهنگ مقاومت دفاع‌مقدس ایران بوده و امروز به‌عینه شاهدیم که مدافعان جبهه اسلامی در کشورهایی نظیر سوریه و لبنان با الگوپذیری از همین فرهنگ و ادبیات است که در مقابل جنگ‌افروزی‌های آمریکا و دشمنان اسلام ایستاده‌اند.»
وی افزود: «سازمان ادبیات و تاریخ دفاع‌مقدس با هدف جهانی شدن فرهنگ دفاع‌مقدس و تکمیل رسالت خود در تبیین این فرهنگ قصد دارد در بیستمین دوره برگزاری جایزه کتاب دفاع‌مقدس بخش بین‌الملل را ایجاد کرده و زمینه مشارکت نویسندگان دیگر کشورها به‌ویژه بخش مقاومت اسلامی در این رویداد مهم را فراهم کند.»

معرفی مستند

فرزندان شب

مستند «فرزندان شب» به کارگردانی بهروز نورانی‌پور، روایتی از رفتارهای وحشیانه داعش را به نمایش می‌گذارد؛ روایتی از کودکانی که تحت آموزش داعش تربیت و پرورش می‌یابند تا بتوانند از سن نوجوانی و به‌راحتی دستورات وحشیانه داعش را از شکنجه تا قتل انسان‌های بی‌گناه اجرا کنند. ریشه‌یابی این رفتار عجیب یکی از مهم‌ترین بخش‌های این مستند است که نشان از خطری بزرگ می‌دهد. به‌گفته بهروز نورانی‌پور، این مستند روایت کودک سربازانی است که جنگ سال ۲۰۱۴ بین نیروهای داعشی حضور داشته و پس از شرکت در جنگ و اسارت، حالا به مناطق و سرزمین‌های خودشان برگشته‌اند؛ نوجوانانی که برخلاف سن بسیار کم، فضای جنگ و خشونت داعش را از نزدیک تجربه کرده‌اند و اکنون با دیدگاه‌های اعتقادی و رفتارهای عملی متفاوتی به سرزمین‌های مادری خود برگشته‌اند. فیلم مستند فرزندان شب، در جشنواره‌های داخلی و خارجی متعددی از جمله جشنواره سینماحقیقت، جشنواره «بوسان» کره‌جنوبی، «جیفونی» ایتالیا، «آمریکن داکس»، جشنواره فیلم سئول و... حضور داشته است و توانسته جوایزی نظیر بهترین کارگردانی و بهترین فیلم را دریافت کند.

امیر جهاد با نفس

مریم صیاد شیرازی در بیست‌وسومین سالگرد شهادت پدر از او می‌گوید

گزارش

النازعباسیان
روزنامه‌نگار

شهید صیادشیرازی یکی از مؤثرترین فرماندهان جنگ در طول دفاع‌مقدس بود که یکی از مهم‌ترین اقدام‌های او مربوط می‌شود به فرماندهی عملیات مرصاد که میخ آخر جنگ بر تابوت لشکر بعث و منافقین بود. او از استادان زبان انگلیسی ارتش بود و برای گذراندن دوره هواسنجی بالستیک از طرف ارتش به آمریکا رفت و با موفقیت و گذراندن کامل دوره به کشور بازگشت. همان سال‌های نخستین انقلاب در غائله سال ۵۸ ضدانقلاب در کردستان، به‌عنوان فرمانده عملیات شمال غرب کشور انتخاب می‌شود و کنار دکتر چمران در این عملیات‌ها نقش مهمی را داشت. بعد از کردستان بار دیگر همراه با رحیم صفوی به غرب کشور اعزام شده و با کمک ارتش و سپاه، سنندج را از حضور ضدانقلاب پاکسازی می‌کند اما شاید یکی از مسئولیت‌های مهم شهید صیادشیرازی مربوط می‌شود به فرماندهی او بر نیروی زمینی ارتش در سال‌های دفاع مقدس در این منصب فرماندهی نیروهای ارتش اسلام در عملیات‌های پیروزمند ثامن‌الائمه، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس را بر عهده داشت. شهید صیاد عملیات‌های پیچیده‌ای را فرماندهی کرد که یکی از آنها مرصاد بود؛ عملیاتی که پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران از سوی گروهک منافقین با همکاری ارتش بعث طرح‌ریزی شد و شهید صیاد توانست بزرگ‌ترین ضربه را در این عملیات به دشمنان نظام مقدس جمهوری اسلامی وارد کند. شهید علی صیادشیرازی روز شنبه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸ در حوالی خانه‌اش مورد سوءقصد عوامل تروریست قرار گرفت و به شهادت رسید. حتی منافقین هم در اطلاعیه خود بعد از شهادت شهید صیاد شیرازی علت کارشان را نقش صیادشیرازی در دفاع از تمامیت ارضی ایران در جنگ با عراق، در مهار و کنترل غائله کردستان در بدو انقلاب سال ۵۷ و در خنثی کردن عملیات موسوم به فروغ جاویدان عنوان کردند؛ این سندی است مبنی بر تأثیرگذاری زیاد شهید صیادشیرازی بر جنگ ایران و عراق. در سالگرد عروج ناباورانه‌اش برگی دیگر از زندگی او را ورق زده و از زبان دخترش دکتر مریم صیاد شیرازی از ناگفته و کم‌گفته‌های زندگی سپهبد پرسیدیم.

بنیانگذار ارتش نوین

از فرماندهی نیروهای زمینی و نمایندگی امام(ره) در شورای‌عالی دفاع گرفته تا معاونت بازرسی کل نیروهای مسلح و جانشینی ستاد کل، سمت‌های مهم شهید صیادشیرازی است که همگی نشان از سال‌ها تلاش او برای ایجاد «وحدت مقدس» بود. همچنین او یک طراح جنگ و نظامی‌ای خوشفکر بود که با روحیه مذهبی و روحانی برای امور خطیر نظامی مدد می‌جست. تخصص و تبحر بالای او در امور نظامی به‌ویژه رسته توپخانه هم که مثال‌زدنی بود تا جایی که او را استاد توپخانه می‌نامیدند. او را بانی ارتش بسیجی هم می‌نامند که یکی از آرزوهای امام راحل که مردمی کردن ارتش بود را محقق ساخت که این جز در سایه رفتار و کردار خالصانه وی میسر نشد. فتح خرمشهر هم یادگار تدبیر او بود. مگر خاک داغ خرمشهر و شلمچه و کوهستان‌های کردستان و سنندج ایثار و مردانگی او را فراموش خواهند کرد؟ مگر می‌شود از عملیات‌های کربلا از همان اول تا چهارهمش را یاد کنی و به یاد طراح اولیه‌اش که شهید صیادشیرازی بود نیفتی؟ طرحی که با توافق و هماهنگی با سردار محسن رضایی تنظیم و مطرح شده بود. به حق باید اعتراف کرد که او بنیانگذار ارتش نوین و متناسب با ایدئولوژی انقلاب بوده و تحول عظیمی در ارتش به‌پا کرد. مریم صیادشیرازی، فرزند ارشد شهید با تأیید این مطالب، به نکته جالب دیگری اشاره می‌کند و می‌گوید: «البته ناگفته نماند تشکیل هیأت معارف جنگ هم که برای ثبت و ضبط تاریخ جنگ بود، ابتکار ارزنده شهید صیادشیرازی بود».

عاشقانه یک امیر

شناخت بیشتر ما از شهید به فعالیت‌های نظامی او بازمی‌گردد اما این بار می‌خواهیم از کمتر گفته‌های حاج‌علی در خانه و زندگی شخصی‌اش برایتان بگوییم؛ جایی که فارغ از درجه و نشان نظامی، خالصانه و عاشقانه در خدمت خانه و خانواده بود. اصلا بگذارید کمی عقب‌تر برگردیم به روزهای ورود او به دانشکده افسری که بی‌ارتباط با شغل پدرش - درجه‌دار ژاندارمری - نبود. دخترش در این‌باره می‌گوید: «بعد از فارغ‌التحصیلی از این دانشکده بود که یک دوره مقدماتی رسته توپخانه دید و به لشکر ۲ تبریز پیوست و بعد با انتصاب در فرماندهی آتشبار برای آموزش زبان انگلیسی به تهران آمد. همین روزها بود که با مادرم عفت شجاع که دختر عموی‌شان هم می‌شد ازدواج کرد. در همین سال پدرم در کنکور اعزام به خارج در سال ۱۳۵۱ پذیرفته و عازم یک دوره تخصصی توپخانه تحت‌عنوان هواسنجی بالستیک در آمریکا شد» اما دانشجوی جوان از آمریکا برگشته تحول دیگری پیدا کرده است. برخلاف اغلب از فرنگ برگشته‌ها، ایمان و اعتقادش بیشتر از گذشته شده بود تا جایی که در اصفهان که محل ماموریت نظامی‌اش بود پایش به مجالس مذهبی مخفیانه باز شد. رفتن به این جلسات برای یک نظامی در زمان طاغوت چندان هم بی‌دردسر نبود اما او تمام سختی‌های این مسیر را به جان خریده بود. برای اهل خانه هم رفتن علی به جلسات شبانه سخت بود اما نشستن پای درس اخلاق و عرفان، کم‌کم روحیه خشک و نظامی علی را لطیف و مهربان‌تر کرده بود. این روحیه علی را عاشق‌تر کرده بود؛ عاشقی که هیچ‌گاه راضی به رنجور شدن محبوب‌اش نبود اما چه باید کرد که رسالتی بزرگ‌تر را معشوق حقیقی پیش‌روی او گذاشته بود و ناچار به دوری از خانه و خانواده می‌شد. فرزند شهید صیادشیرازی در ادامه به خاطراتی از ارتباط عاشقانه پدر و مادرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «پدر بیشتر اوقات خبر رفتن به ماموریت‌ها را مستقیم به مادرم نمی‌گفت. در جواب دلخوری‌های مادرم از این بی‌خبری‌ها می‌گفت: نمی‌توانم ناراحتی‌های شما را ببینم. کم‌کم فعالیت‌های او در ارتش صدا کرد و گویی خودش هم به آشکار کردن اعتقادات مذهبی و ارادتش به امام‌خمینی(ره) تمایل داشت. از همین‌جا بود که رسالت دیگری برای پدرم رقم خورد».

در خانه رخت خدمت به خانواده به تن می‌کرد

زندگی با مردی که همیشه نبود و گاهی بود برای یک زن، آن‌هم با چند فرزند کار سخت و دشواری است؛ سختی‌ای که همسران رزمندگان و به‌ویژه شهدا با جان و تن خود در هر لحظه تجربه کردند. حالا دیگر بچه‌ها بزرگ شده‌اند و بیشتر بهانه بابا را می‌گیرند؛ «مادرم عاشقانه همه این سختی را به جان می‌خرید. دلتنگی‌هایش را میان بغض و تنهایی پنهان می‌کرد تا مبادا پدرم از هدفی که پیش گرفته لحظه‌ای عقب بماند. البته پدرم هم برای او مرد متفاوت و دوست‌داشتنی‌ای بود؛ مردی که با آن‌همه درجه و نشان نظامی چنان در خانه در خدمت بود که کسی باورش نمی‌شد او همان فرمانده نیروهای زمینی ارتش ایران باشد. در همان ساعات کوتاهی که برای استراحت به خانه می‌آمد رخت نظامی را با رخت خدمت به خانواده عوض می‌کرد تا به گفته خودش در حد توان از زحمات همسرش قدردانی کند. خاطرم هست گاهی پدر وضو می‌گرفت و به‌رغم میل مادر در آشپزخانه ظرف می‌شست و خانه مرتب می‌کرد و به درس و مشق من و برادرانم می‌رسید. حتی برای برادرانم کاردستی هم درست می‌کرد. البته در سفرها بیشتر کمک مادر بود. آنگونه که مادرم می‌گوید پدر دوست داشت با نگه‌داشتن بچه‌ها در سفر، همسرش بیشتر استراحت کند.»
به این اندازه تواضع و فروتنی از یک نظامی درجه‌دار و پرمسئولیت را در شخصیت سپهبد باید جست. اصلا همین کارهای علی بود که او را چنین در دل بانو جا کرده بود. به هر بهانه‌ای برای بانو هدیه می‌گرفت و قدردانی از همسر را به زبان هم بازگو می‌کرد. حتی وقتی زمان جنگ فرمانده نیروهای زمینی بود و ماه‌ها به خانه نمی‌آمد، در جواب دلتنگی‌های بانو، انگشتر عقیق و نامه‌ای با این جمله کوتاه برایش می‌فرستاد: «برای تشکر از زحمات تو، همیشه دعایت می‌کنم.» آخر مگر می‌شود این مرد خانه، این پدر مهربان را عاشقانه دوست نداشت! راست می‌گفت بانو که شهید هم به اسم، علی بود و هم به صفت علی گونه! ساده بگوییم؛ مرد ساده‌ای بود. چقدر زیبا از دلیل ساده‌زیستی‌اش می‌گفت: «دنیا آهسته آهسته آدم را به کام خودش فرومی‌برد. قدم اول را که برداشتی تا آخر می‌روی... لذا باید مواظب گام اول باشی».

حواسش به درس و مدرسه بچه‌ها بود

مشغله‌کاری پدر به‌عنوان یک نظامی با مسئولیت‌های خطیر او را از وظایف پدرانه‌اش دور نکرده بود. این چیزی است که دختر شهید به آن اشاره می‌کند؛ «پدر چه در دوران جنگ و چه سال‌ها بعد از آن به سبب مسئولیت‌های سنگینی که داشتند کمتر در خانه بودند اما همین حضور اندک او برای ما ارزشمند بود. شرایط ما طوری بود که دورادور ارتباط داشتیم و حضورشان را فقط از راه دور احساس می‌کردیم. ما در مدت دفاع‌مقدس خیلی جمع خانوادگی در کنار هم نداشتیم. گرچه پدر اغلب نبود اما حواسش به درس و مدرسه ما بود. در آن زمان که ما ۴ فرزند به مدرسه می‌رفتیم، پدر عضو فعال اولیا و مربیان مدارس ما بودند و وقت‌شان را طوری تنظیم می‌کردند تا هر کاری که از دست‌شان برمی‌آمد، انجام دهند و معتقد بودند که «خداوند عزتی به من داده و می‌خواهم از این عزت استفاده کنم و تا جایی که ممکن است دست افراد را بگیرم.» هیچ وقت مشغله‌کاری باعث نشده بود که از انجام تکالیف شانه خالی کنند. گاهی با من و برادرانم مباحث درسی را کار می‌کرد. پدر می‌دانست که من به رشته روانشناسی علاقه دارم و در آن سال‌هایی که در دوره دبیرستان تحصیل می‌کردم، با استادان و روانشناسان جلسه می‌گذاشتند و از آنها راهنمایی گرفتند.»

حساس بر سر عقاید

عصبانیت و خشم این نظامی را کمتر کسی دیده بود اما وقتی پای اعتقاداتش در میان بود کنترل از دست او خارج شده و مجبور می‌شد بر سر رفیق قدیمی‌اش هم فریاد بکشد. دخترش در این زمینه به خاطره‌ای اشاره کرده و می‌گوید: «اوایل انقلاب بدون اجازه پدر، زمینی از بنیاد شهید برای ساخت خانه برای ما گرفته شد. پدرم خیلی عصبانی شد و با دوستش که پیگیر این موضوع بود برخورد کرد. البته وقتی عصبانیتش فروکش کرد عذرخواهی کرده و فقط گفت که من مستحق این خانه نیستم. به‌ازای رسیدن به مسکن، بهای گرانی را دارم می‌پردازم، آن هم ثمره همه مجاهدت‌های فی سبیل‌اللهی (که اگر خداوند آن را تأیید فرماید) که قلبم رضایت نمی‌دهد».

تأکید به حضور فعال بانوان در جامعه

دختر شهید صیادشیرازی در خصوص نظر پدر در زمینه حضور زنان در اجتماع می‌گوید: «پدر خیلی دوست داشتند، یک خانم با پوشش اسلامی هم تحصیل کند و هم در اجتماع فعالیت‌های مثبتی داشته باشد و می‌گفتند نقش اصلی یک زن همسرداری و مادری است و اگر قرار باشد که زن در اجتماع حضور پیدا کند باید این توانایی را داشته باشد که در ابتدا در اولویت اول موفق باشد بعد به اولویت دوم بپردازد. پدر به تحصیل یک زن خیلی اهمیت می‌داد و بر این عقیده بود که اگر یک زن تحصیل کند، می‌تواند فرزندان خوبی را پرورش داده و تحلیل‌گر خوبی باشد. پدر در زمینه اشتغال زنان بیشتر محیط‌هایی را می‌پسندیدند که با زنان در ارتباط باشیم».

شهادت مقابل چشمان فرزندش

در توصیف مظلومیت صیاد همین بس که شهادت مقابل چشمان فرزندش را مرور کنیم؛ مردی که با مردم عادی، متواضع و فروتن بود تا جایی که کمتر کسی از ۷۰ درصد جانبازی و تن پاره‌پاره او که از روزهای جنگ به یادگار داشت خبر داشت. البته صیاد که چنین ساده به صید منافقان نمی‌افتاد و از این‌رو ناجوانمردانه غافلگیرش کردند. دخترش به‌خاطره تلخ آن روز اشاره‌ای می‌کند و می‌گوید: «تمام دوران جنگ همیشه نگران این بودم که خبر شهادت پدر را به ما دهند. پدر در ایام دفاع‌مقدس چندبار مجروح شدند و دیدن وضعیت ایشان برایم خیلی سخت بود؛ او را به منزل می‌آوردند و بدون اینکه جراحت‌شان خوب شود، دوباره به جبهه برمی‌گشتند. هنگام شهادت پدر ۵۴ سال داشت. روز شنبه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸ مقابل در خانه مورد سوءقصد عوامل تروریست قرار گرفت و به شهادت رسید. مرد تروریست با پوشش لباس رفتگر در حوالی خانه پدر به کمین نشست و به‌بهانه درخواست کمک از پدر، نزدیکش شد. از روحیه عاطفی پدر سوءاستفاده کرده و او را به شهادت رساند. پدر همیشه در پاسخ به اصرار دیگران برای داشتن محافظ می‌گفتند: اگر لحظه مرگ کسی برسد، هزار محافظ هم در اطرافش باشد هیچ‌چیزی نمی‌تواند سد آن شود. چون هر چیز خدا بخواهد همان می‌شود».

کتاب صوتی

خاطرات شهید صیادشیرازی را با صدای خود شهید بشنوید

خاطرات شخصیت‌های برجسته انقلاب، منابع مهم دست اولی از اسناد و تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند. در همین زمینه مرکز اسناد انقلاب اسلامی با استفاده از گنجینه خاطرات خود که طی سال‌های متمادی از شخصیت‌های مختلف و تأثیرگذار انقلاب اسلامی ثبت و ضبط کرده، قدم در وادی تولیدات فرهنگی جدید نهاده است. از جمله این آثار، کتاب صوتی «خاطرات سپهبد شهید علی صیادشیرازی» است که خاطرات و مبارزات انقلابی این شهید بزرگوار را شامل می‌شود و از تازه‌ترین تولیدات مؤسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی است. نکته حائز اهمیت آنکه این خاطرات با صدای خود راوی روایت شده و با دیگر آثار مشابه در حوزه کتاب صوتی تفاوت عمده‌ای دارد. علاوه این ویژگی بارز، بکر و بدیع بودن روایت‌ها خصوصیت دیگر این اثر است. علاقه‌مندان می‌توانند هم‌اکنون این اثر را با قیمت ۱۵ هزار تومان از سامانه طاقچه تهیه کنند.

مکث

شیر بیشه‌های مردانگی

بیانات رهبر انقلاب درباره شهید صیادشیرازی

۲۳ سال پیش در چنین روزی، علی صیادشیرازی، فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران توسط منافقین کوردل به شهادت رسید و پس از این واقعه، رهبر معظم انقلاب، شهید صیاد شیرازی را در مبارزه با جهاد با نفس پیروز دانستند. رهبر معظم انقلاب روز ۱۹ اردیبهشت همان سال درباره شهید صیادشیرازی فرمودند: «از اوایل انقلاب تا وقت شهادت، حقا و انصافا جز خیر از این مرد [شهید صیادشیرازی] چیزی ندیدیم. آنچه در میدان‌های جهاد از او بروز کرد، کارهای بزرگی بود؛ هم در میدان جنگ و هم بیرون از میدان جنگ. چیزی که مهم است، این است که یک نفر علاوه بر جنگ با دشمنان، در جهاد با نفس هم پیروز شود». همچنین ایشان در دیدار فرماندهان ارتش در روز ۲۵ فروردین سال ۱۳۷۸ چنین فرمودند: «کشتن کسی مثل «صیاد شیرازی» خیلی هنر و توانایی و پیچیدگی تشکیلاتی نمی‌خواهد. آدمی از خانه‌اش بیرون می‌آید، سوار اتومبیلش می‌شود و بدون محافظ راه می‌افتد و می‌رود. در این میان اگر دو نفر آدم، نامردانه و مخفیانه و با فریبکاری تصمیم بگیرند او را به قتل برسانند، کار ساده‌ای است، والا اگر می‌خواستند مردانه جلو بیایند، صیادشیرازی یک نفری جواب امثال آنها را می‌داد. کسی مثل امیرالمؤمنین(ع) را هم یک نفر آدم با یک همدست می‌تواند بکشد؛ چون او شیر همه بیشه‌های مردانگی و شجاعت بود؛ بنابراین کشتن کسی مثل صیادشیرازی، نه دلیل قوت سازمانی و نه دلیل طرفدار داشتن کسی است. این کار جز خباثت و شقاوت و دوری روزافزون آنها از مردم و ارزش‌ها، چیز دیگری را نشان نمی‌دهد. وقتی مردم به این حادثه، اینطور جواب می‌دهند، خیلی چیزهای بزرگ به‌دست ملت می‌آید. خون شهید حقیقتا چیز مبارک و عجیبی است. شما ببینید در تشییع شهید صیادشیرازی چه اجتماعی تشکیل شد! همه متأثر بودند و گریه می‌کردند. هیچ‌کس به‌خاطر رودربایستی و برای نشان دادن خود نیامده بود؛ همه با یک انگیزه قلبی آمده بودند».

یاد

مژگان مهرابی: روزنامه‌نگار

مهدی بیدی؛ جانباز جنگ تحمیلی که شهید مدافع حرم شد

مردی از تبار سربداران

وقتی خواست برود، هر کدام از وسایلش را به یکی از بچه‌ها داد. لباس بسیجی‌اش سهم علی، پسر بزرگش شد. ساعتش هم به غزل، تنها دخترش رسید. سربند و پلاکش را هم به ایلیا، پسر کوچکش داد. ماند انگشتر نقره‌اش؛ همان انگشتری که یاقوت سبزی داشت و به جای حلقه ازدواج دستش می‌کرد. آن را به بانو داد؛ یادگاری از روزهای خوش زندگی مشترک. مهدی چیز زیادی نداشت؛ یعنی اهل دنیا نبود که بخواهد برای خودش مال و منالی داشته باشد. مرد فعال و زحمتکشی بود و الحق که برای خانواده، کم و کسری نمی‌گذاشت اما اخلاق خاصش این بود که تا وسیله‌ای خراب نمی‌شد دست از سرش برنمی‌داشت. مهدی از جانبازان دوران جنگ بود. شهیدنشدنش در معرکه نبرد غصه‌ای بود که سال‌ها روی سینه‌اش سنگینی می‌کرد. با حمله تکفیری‌ها به سوریه کسب‌وکار و خانواده را رها کرد تا به قول خودش دینی را که به اسلام و اهل‌بیت(ع) دارد ادا کند. این را فرصتی می‌دانست تا به آرزوی دیرینه‌اش برسد؛ از این رو ۲۳ خرداد سال ۹۵ راهی شد. ۲۸ خرداد ۹۵ هم به شهادت رسید. «منظر همت» همسر شهید مهدی بیدی خاطرات ۲۰ ساله زندگی مشترکش را بازگو می‌کند.

زخمی جزیره مجنون

نامش مهدی بود؛ مردی از تبار سربداران. وقتی ۱۵ سال داشت راهی جبهه شد و در جزیره مجنون دچار جراحتی شد که تا وقت شهادت، آن را به یادگار داشت. به‌رغم سن کمش جسارت و رشادت او باعث شده بود بین رزمنده‌ها جایگاه خاصی داشته باشد. وقتی که جنگ تمام شد، او هم مثل هزاران رزمنده دیگر پی سرنوشت خود رفت. به شهر بید، زادگاهش رفت. کسب‌وکاری راه انداخت و بعد هم ازدواج کرد. بانو منظر همت جز خاطره خوش، چیز دیگری از ۲۰ سال زندگی مشترکش به یاد ندارد؛ «مرد مهربان و خانواده‌دوستی بود. نمی‌گذاشت آب در دل من و بچه‌ها تکان بخورد. اما از ریخت‌وپاش هم خوش‌اش نمی‌آمد. تا وسیله‌ای به مرز خراب‌شدن نمی‌رسید عوض نمی‌کرد. یک بار به او گفتم که دستی به سر و روی خانه بکشیم یا حداقل دکوراسیون خانه را عوض کنیم. او قبول نکرد. گفت طوری زندگی کن که مردم، آه نکشند؛ شاید کسی وسع مالی نداشته باشد و غصه بخورد.»

دستگیر نیازمندان

مهدی فقط به همسر و فرزندانش تعلق نداشت. او خیلی به پدر و مادرش می‌رسید. حتی برای آسایش آنها خانه‌ای در شهر بید خریده بود تا آنها با پاگذاشتن به دوره سالمندی، راحت‌تر زندگی کنند. برای تامین مایحتاج پدر و مادر بیشتر از جان مایه می‌گذاشت. زیادتر از معمول کار می‌کرد تا مبادا از هزینه زندگی شخصی‌اش کم بگذارد و سر و همسرش بهشان سخت بگذرد. با اینکه خودش در حد متوسط زندگی می‌کرد و درآمد چشمگیری نداشت اما اگر کسی درخواست کمک مالی می‌کرد از زیر سنگ هم شده بود، برایش پول جور می‌کرد. حتی در جواب اعتراض‌های بانو که گاهی به او می‌گفت مگر فقط تو هستی؟ می‌گفت شاید کسی را ندارد که نیازهایش را به من گفته است. او فرهنگ دستگیری از نیازمندان را خیلی خوب در خانواده‌اش جا انداخته است؛ به‌گونه‌ای که حالا بعد از گذشت سال‌ها از نبودنش بانو و بچه‌ها این کار را می‌کنند. آنها کارت نانی را به نیت شهید مهدی بیدی درست کرده و روی آن عکس شهید بیدی را چسبانده‌اند. بانو می‌گوید: «به ازای هر تعداد کارت نان، وجه آن را به نانوای محله می‌دهیم. به خانواده‌های نیازمندی که می‌شناسیم کارت نان داده‌ایم و آنها می‌توانند نان تهیه کنند».

هدیه روز تولد

چهره جدی او در عکس قاب‌گرفته روی دیوار شاید این ذهنیت را ایجاد کند که مهدی از آن مردهای خشک و عصاقورت‌داده باشد اما بانو از خوش‌اخلاقی‌ها و بذله‌گویی‌هایش می‌گوید و اینکه هیچ‌وقت صدایش در خانه بلند نشد و حتی یک بار هم عصبانیتش را ندید. او در طول زندگی مشترکش عادت نداشت نظرش را تحمیل کند و سعی کرده بود روال زندگی را بر پایه مشورت و همفکری پیش ببرد. بانو می‌گوید: «وقتی غزل به سن تکلیف رسید مراسم جشنی گرفت و همه را دعوت کرد. سنگ‌تمام گذاشت. او هیچ‌وقت روز تولد بچه‌ها را فراموش نمی‌کرد. چند روز بعد از شهادت مهدی یکی از دوستانش آمد و هدیه آورد؛ عروسک برای غزل و ماشین بزرگ برای ایلیا. گفت قبل از شهادتش سفارش کرد که اینها را تهیه کنم و به دست شما برسانم. او فکر همه‌چیز را کرده بود. حتی در آخرین لحظات زندگی‌اش به فکر هدیه بچه‌ها بود».

وقت رفتن...

وقتی فیلم‌های دفاع‌مقدس را می‌دید گریه می‌کرد. می‌گفت جا ماندم و افسوس می‌خورد. وقتی جنگ‌های نامنظم سوریه شروع شد ساز رفتن زد. خیلی هم دوندگی کرد؛ با اینکه می‌دانست همسرش راضی نیست. بانو لحظه شهادت همسرش را ندیده و آنچه را شنیده روایت می‌کند؛ «وقتی مهدی به سوریه می‌رسد سریع به شهر حلب می‌رود. در آنجا درگیری سختی بوده و حتی فرصت زیارت حرم حضرت زینب(س) را پیدا نمی‌کند. روز ۲۸ خرداد برای نماز صبح آماده می‌شود. خانه‌شان روبه‌روی تکفیری‌ها بوده و همین که می‌خواهد اقامه ببندد تک‌تیرانداز به پیشانی او شلیک می‌کند.»